

بیسکویت به جای نان

مردم قبلاً شنیده بودند که برخلاف شرایط اسفناک زندگی آن‌ها، پادشاه و طبقات اشراف زندگی بسیار راحتی دارند. اما حداقل دلشان به این خوش بود که حکومت سلسله «بوربون» (سلسله پادشاهی حاکم بر فرانسه) برای بهتر شدن زندگی آن‌ها تلاش می‌کنند. حالا شایعه‌ای پخش شده بود که بدبختی مردم به گوش ملکه ماری آنتوانت رسیده و به او گفته‌اند: «مردم فرانسه از شدت بدبختی، نان ندارند بخورند.» ملکه هم به سادگی گفته بود: «خب اگر نان ندارند، بیسکویت بخورند!» (منبع: تاریخ تمدن ویل دورانت)

همین یک جمله کافی بود که نفرت مردم از پادشاه، لویی شانزدهم و ملکه، بیشتر و بیشتر شود. برای مردم گرسنه و فقیر، بهانه‌ای برای خشمگین شدن کافی بود. چه بهانه‌ای بهتر از اینکه ملکه اصلیتی خارجی داشت (او اتریشی بود) و تا این اندازه از حال و روز مردم بی‌اطلاع بود؟!

عواقب شکست در جنگ هفت ساله

اما چه عواملی فرانسه را به آستانه انفجار رسانده بودند؟ پاسخ را باید در یک «لج‌بازی شاهانه» جست‌وجو کرد. بین سال‌های ۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳، فرانسه در جنگی هولناک حضور داشت و علیه بریتانیا نبرد کرد. فرانسوی‌ها در این جنگ با اتریش متحد شدند و بریتانیا که نیروی دریایی قدرتمندی داشت، با «پروس» (آلمان آینده) - که نیروی زمینی قدرتمندی داشت - پیمان اتحاد بست. در پایان «جنگ هفت ساله»، فرانسه و اتریش شکست خوردند و علاوه بر خسارت‌های مالی و جانی ناشی از جنگ، مجبور شدند غرامت‌های فراوانی به کشورهای پیروز بدهند. این اتفاق خزانه سلطنتی را خالی کرد. حالا خزانه چگونه باید پر می‌شد؟ پاسخ ساده است! با زیاد کردن مالیات از مردم فقیر. ضمن اینکه اشراف هم از پرداخت مالیات معاف بودند!

انقلاب فرانسه

«حسن ستوده‌نیا کرانی»

سؤال‌های جدید

در شرایطی که نارضایتی مردم روزبه‌روز بیشتر می‌شد، طبقات تحصیل کرده و فیلسوف‌های فرانسوی، در طول دهه‌ها با تعالیم خود، همه چیز را آماده تغییراتی بزرگ کردند. آن‌ها می‌گفتند چرا نباید مجلسی تشکیل شود که مردم عادی نیز مثل اشراف در آن حضور داشته باشند و با رأی خود، جلوی زیاده‌روی اشراف را بگیرند؟

لحظه انفجار

سرانجام لحظه انفجار فرارسید. روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ مردم شنیدند که پادشاه ارتش را احضار کرده است تا به مردم حمله کند. مردم هم تصمیم گرفتند زودتر دست به کار شوند. آن‌ها هزاران تفنگ را از انبار سلطنتی برداشتند و به زندان «باستیل» هجوم بردند. داستان‌های هولناکی از مردمی شنیده بودند که در این زندان از بین رفته بودند. مردم تصمیم گرفتند این زندان را برای همیشه نابود کنند تا دیگر کسی اسیر چنان زندان ترسناکی نشود. این زندان، یک نماد بود؛ نمادی از حکومت پادشاهی و با خراب شدن آن، نماد قدرت پادشاهی نیز از بین رفت.

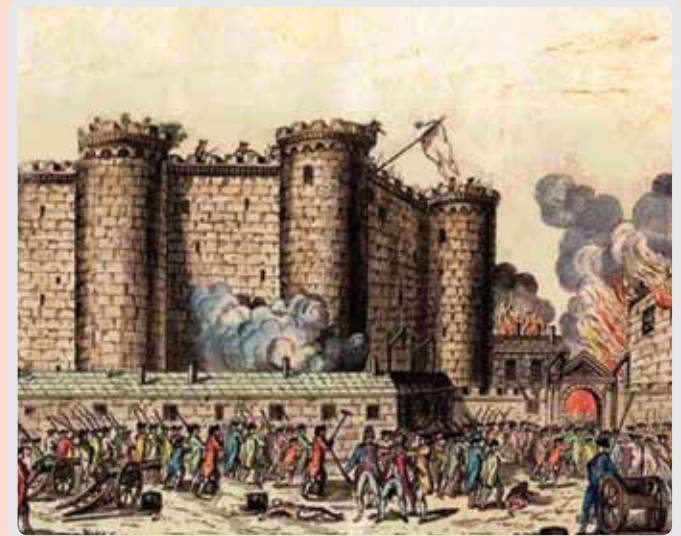
بعد از آن، همه چیز به سرعت اتفاق افتاد. شورش‌ها ادامه یافتند و حکومت روز به روز بیشتر عقب‌نشینی کرد. تنها یک ماه بعد، مجلس قانونی را امضا کرد که مطابق آن، «آزادی حق طبیعی تمامی انسان‌ها بود و همه در برابر قانون مساوی بودند.»

قدرت پادشاه لویی شانزدهم نیز کم شد و سرانجام دو سال بعد، وقتی مشخص شد که پادشاه همچنان در تلاش است که انقلاب را به کمک متحدان خارجی خود نابود کند، پادشاه و ملکه اعدام شدند و حکومت فرانسه جمهوری شد.



مالیات پنجره و کمبود نان

هر چند گرفتن انتقام از بریتانیا بسیار لذتبخش بود، اما حالا خزانه حکومت فرانسه از قبل هم خالی تر شده بود. به همین خاطر لازم بود مالیات‌های بیشتری از مردم گرفته شود. مثلاً «مالیات پنجره»! طبق این مالیات، هر کس تعداد پنجره‌های خانه‌اش از اندازه معینی بیشتر می‌شد، یا اندازه پنجره‌اش بزرگ‌تر از حد قانونی بود، باید مالیات می‌داد. ولی اشراف همچنان از پرداخت مالیات معاف بودند و هم مالیاتی جدید برای محصولات مردم مشخص شد تا فشار مالیات‌ها و تبعیض بیشتر از قبل روی دوش مردم احساس شود. قیمت نان هم روز به روز بالا و بالاتر می‌رفت و هر وقت حکومت می‌خواست برای مردم کاری انجام دهد، ناچار بود بیشتر پول خود را به خرید نان اختصاص دهد.



سال ۱۷۸۹ نزدیک می‌شود که خبری دهان به دهان بین مردم فرانسه گشت و به گوش همه رسید. در آن روزها خبری از فضای مجازی نبود که به این سرعت، مردم خبری را بشنوند. اما چیزی که مردم فقیر فرانسه شنیده بودند، به قدری آن‌ها را ناراحت کرده بود که کسی نمی‌توانست آن را برای دیگران بازگو نکند.

یک کتاب خوب

اگر دوست دارید با حال و هوای دوران قبل و بعد از انقلاب کبیر فرانسه در قالب یک داستان زیبا، اخلاقی و تاریخی آشنا شوید، بهترین کار این است که کتاب «داستان دو شهر» اثر چارلز دیکنز (انتشارات افق) را بخوانید. این رمان، بهتر از بسیاری کتاب‌های تاریخی دیگر، حال و هوای اتفاقات آن دوران را به تصویر کشیده است.

رو کم کنی شاهانه!

اما آیا بعد از این اتفاقات، حکومت فرانسه ادب شد؟ پاسخ منفی است. آن هم به بدترین شکل ممکن. چگونه؟ با فکر انتقام از بریتانیا. فرانسوی‌ها وقتی دیدند که در قاره آمریکا، آمریکایی‌ها می‌خواهند با بریتانیا مبارزه کنند و استقلال خود را به دست آورند، تصمیم گرفتند به آمریکایی‌ها کمک مالی کنند. زیرا از قدیم گفته‌اند: «دیگی که برای من نجوشد، سر سگ در آن بجوشد!» حالا که فرانسه در قاره آمریکا منافعی نداشت، چه انتقامی بهتر از اینکه منافع بریتانیا را هم از بین ببرد؟

به این ترتیب کمک‌های مالی و جانی فرانسه به آمریکایی‌ها آغاز شد و سرانجام وقتی در سال ۱۷۷۶ آمریکا موفق شد بریتانیا را شکست دهد و سرانجام کشوری مستقل شود، فرانسوی‌ها توانستند ضربه محکمی به بریتانیا بزنند.

